

عشق زیبا

(شب‌های پریشانی)

نویسنده:

اکرم فروغی

سرشناسه: فروغی، اکرم، ۱۳۵۳ -
عنوان و نام پدیدآور: عشق زیبا (شب‌های پریشانی) / نویسنده: اکرم فروغی.
مشخصات نشر: تهران: پر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ص ۱۴/۵×۲۱/۵س.م.
شابک: 978-964-90815-2-6
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: این کتاب قبلاً تحت عنوان شب‌های پریشانی در ۱۳۷۷
چاپ شده است.
رده‌بندی کنگره: ۲ش ۹۸۳ر / ۸۱۶۵ PIR ۱۳۷۹ش ۶۱۶ف
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۶۶۷۰



عشق زیبا



- نویسنده: اکرم فروغی
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: منیر علیزاده
- چاپ چهارم: ۱۳۹۴
- تیراژ: ۵۰۰
- قیمت: ۱۲۵۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۸۱۵-۲-۶ ISBN: 978-964-90815-2-6

- آدرس: خ لبافی‌نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳
تلفن: ۰۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۰۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۰۵۲۰۲۵۲۳-۹۱۲۳

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز

قصه غصه که در دولت یار آخر شد

ساقیا لطف نمودی قداحت پُر می باد

که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد

در شمار ای چه نیورد کسی حافظ را

شکر آن که محنت بی حد و شمار آخر شد

مقدمه نویسنده

آن روز که برای اولین بار قلم به دست گرفتم و قصد نوشتن کردم با خود گفتم از چه بگویم؟ برای چه؟ از کجا شروع کنم و از که بنویسم؟ خوب که به اطراف و اطرافیانم نگاه کردم، دیدم نمی‌شود بی تفاوت بود باید گفت، از همه کس و همه جا، حرف‌هایی را که شاید برای گرفتن دیر باشد ولی گفتنی است باید گفت و سبک شد. زندگی سراسر فراز و نشیب است آدمیان همه نیازمند همدردی و هم‌زبانی، به زوایای دل‌ها که بنگری سوز و گدازی در میان دارد، دلم می‌خواهد واقعیاتی را که در زندگی وجود دارد به مردم بشناسانم، به آن‌ها بگویم که برخی مسائل را باید علی‌رغم میل‌مان بپذیریم با آن‌ها برخوردی عاقلانه داشته باشیم سعی کنیم غم و رنج دیگران را حس کنیم نه این‌که با برخوردهای غیرمنطقی و یا استدلال‌های عامیانه از کنارشان بی تفاوت بگذریم.

اگر قابل باشم دلم می‌خواهد به لطف و یاری خداوند در نوشته‌هایم مسائل و مشکلاتی را که شاید بیشتر آن‌ها

زاده کوتاه فکری‌ها و سهل‌انگاری‌ها و بی‌توجهی‌های مان باشد عنوان کنم مشکلاتی را که خود به وجود می‌آوریم ولی قادر به درک و پذیرش آن‌ها نیستیم نمی‌خواهیم به آن‌ها با دیدی واقع‌بینانه بنگریم، دائماً سعی داریم تقصیرات را به گردن دیگری بیندازیم حال آن دیگری که باشد فرقی نمی‌کند خانواده، دوستان، مربیان، نبود امکانات مالی و یا حتی سرنوشت... اگر کسی جرم و تخلفی می‌کند مجازاتی در خورش را می‌طلبد اعم از تخلفات راهنمایی و رانندگی، دزدی، فحشا و انحرافات دیگر اجتماعی، عدم تفاهم و سازگاری زن و شوهر و غیره...

ولی چه خوب بود اگر با هر یک از این موارد برخورداردی عادلانه و درخور می‌داشتیم، نه این‌که با زیاده‌روی‌های مان فرصت دوباره از آن‌ها گرفته و طردشان کنیم، تجربه نشان داده است که تنبیهات و تشویق‌های نامتعادل عواقب منفی و زیان‌آوری را به بار آورده است، کتابی را که در پیش رو دارید قصه زندگی زنی است از میان زنان جامعه امروزی که به تحقیق تعداد آن‌ها کم نیست واقعیتهای است که دردمندانه بیان شده است سرنوشتی واقعی که حاصل نوعی بی‌فکری و سهل‌انگاری است ولی... ولی علی‌رغم خیلی مسائل و مشکلات، بردبارانه و شجاعانه به مبارزه برمی‌خیزد و ثابت می‌کند که زمین‌خورده را قدرت دوباره برخاستن است نشان می‌دهد

که در بحبوحه مشکلات و نامرادی‌ها، می‌شود صبور و مقام بود، می‌شود پاک و درستکار بود، می‌شود با تلاشی دوباره از نو آغاز کرده موفق و سربلند شد... و شاید اگر... از شما خواننده عزیز می‌پرسم آیا اگر برخی اشخاص در این زندگی با او برخوردی منطقی می‌داشتند و ناعادلانه به قضاوت نمی‌نشستند یا لاقلاً کمی گذشت از خود نشان می‌دادند سرنوشت او این‌چنین غم‌انگیز و دردآلود می‌شد؟ قضاوت را به عهده شما می‌گذاریم.

اکرم فروغی

سرآغاز

آسمان ابری و گرفته بود. سوز سردی می‌وزید. شیفته، آرام ولی با قدم‌هایی محکم وارد آسانسور شد. تکه‌ انتهایی را فشرد تا او را به آپارتمانش که در آخرین طبقه یک مجتمع ۱۲ واحدی بود هدایت کند. سه سال پیش این آپارتمان را که نزدیک به مطبخ بود اجاره کرده و از این جهت آخرین طبقه را برگزیده، که هنگام رفت و آمد کسی مزاحمش نباشد اگرچه برای پیدا کردن چنین آپارتمانی با شرایط موجود بنگاه‌های معاملات ملکی زیادی را زیر پا گذاشته بود ولی ارزشش را داشت از وقتی در این‌جا زندگی می‌کرد آرامش بیشتری داشت. به محیط و همسایه‌ها خو گرفته بود. همه آن‌ها به نوعی دوست‌داشتنی و مهربان بودند. موقعیت او را درک می‌کردند، و به عنوان یک پزشک گرامیش می‌داشتند. در آسانسور مقابل در ورودی آپارتمانش باز شد. به آرامی کلید را در قفل چرخاند و وارد شد. بوی خوش غذا در فضای کوچک آپارتمان پیچیده بود. برای چندمین بار از بودن بی‌بی‌نساء در کنار خود اظهار رضایت کرد. قبل از این‌که به دنبال زندگی مستقلی باشد، در پی کسی بود که کمکی برای زندگی و همدمی برای شب‌های تنهایی‌اش باشد. تا این‌که به توصیه یکی از آشنایان بی‌بی‌نساء را که پیرزنی تنها بود، پیش خود آورد.